

(ل) سؤال از مسأله حضرت آدم

و اكل شجرة

سؤال

حقیقت مسأله حضرت آدم و اكل شجرة چگونه است ؟

جواب

در تورات مذکور که خداوند آدم را در جنت عدن نهاد تا عامل و حافظ باشد و فرمود که از جمیع درختان جنت تناول نما مگر شجرة خیر و شر را و اگر تناول نمائی مبتلی بموت گردی تا آنکه میفرماید که خداوند آدم را بخواب انداخت پس استخوانی از اضلاع او گرفت و او را زنی آفرید تا با او مؤانست نماید تا آنکه میفرماید مار زنا دلالت بر اكل شجرة کرد و گفت که خداوند شما را از تناول این شجرة بجهت این منع نمود تا چشمانتان گشوده نگردد و خیر و شر را ندانید پس حوّا از شجرة تناول نمود و بآدم داد او نیز موافقت کرد دیدهایشان بینا شد و خود را برهنه یافتند و از برگ درخت ستر عورت نمودند پس بعتاب الهی معاتب گشتند . خدا بآدم گفت آیا از شجرة ممنوعه تناول نمودی ؟ آدم در جواب گفت که حوّا مرا دلالت کرد پس خداوند عتاب بحوّا نمود حوّا گفت که مار مرا دلالت کرد حیّه ملعون شد و دشمنی بین مار و بین حوّا و سلاله آنان حاصل گردید و خداوند فرمود که انسان نظیر ما شد و بخیر و شر آگاه گشت شاید از شجرة حیات تناول

نماید و الی الأبد باقی ماند و شجره حیاترا خدا محافظه نمود . این حکایت را اگر بمعنی ظاهر عبارات مصطلح بین عوام گیریم در نهایت غرابت است و عقل در قبول و تصدیق و تصوّر آن معذور زیرا چنین ترتیب و تفصیل و خطاب و عتاب از شخص هوشمندی مستبعد است تا چه رسد بحضرت الوهیت الوهیتی که این کون نامتناهی را در اکمل صورت ترتیب داده و این کائنات نامتناهی را در نهایت نظم و اتقان و کمال آراسته . قدری تفکر لازم اگر ظواهر این حکایترا بشخص عاقلی نسبت دهند البتّه عموم عقلا انکار کنند که این ترتیب و وضع یقیناً از شخص عاقل صدور نیابد . لهذا این حکایت آدم و حوّا و تناول شجره و خروج از جنتّ جمعاً رموز است و از اسرار الهیه و معانی کلّیه و تأویل بدیعه دارد و جز محرمان راز و مقربین حضرت بی نیاز واقف آن اسرار نه . لهذا این آیات تورات معانی متعدّده دارد یک معنی از معانی آنرا بیان کنیم و گوئیم مقصد از آدم روح آدم است و از حوّا نفس آدم زیرا در بعضی مواضع از کتب الهیه که ذکر اناث میشود مقصد نفس انسانیست . و مقصد از شجره خیر و شرّ عالم ناسوتیست زیرا جهان روحانی الهی خیر محض است و نورانیّت صرفه امّا در عالم ناسوتی نور و ظلمت و خیر و شرّ حقایق متضاده موجود . و مقصد از مار تعلّق بعالم ناسوتیست آن تعلّق روح بعالم ناسوتی سبب شد که نفس و روح آدم را از عالم اطلاق بعالم تقیید دلالت کرد و از ملکوت توحید بعالم ناسوت متوجّه نمود و چون روح و نفس آدم بعالم ناسوت قدم نهاد از جنتّ اطلاق خارج گشت در عالم تقیید افتاد بعد از آنکه در علوّ تقدیس بود و خیر محض بعالم خیر و شرّ قدم نهاد . و

مقصود از شجره حیات اعلی رتبه عالم وجود مقام کلمه الله است و ظهور کلی لهذا آن مقام محفوظ مانده تا در ظهور اشرف مظهر کلی آن مقام ظاهر و لائح گشت . زیرا مقام آدم من حیث ظهور و بروز بکمالات الهیه مقام نطفه بود و مقام حضرت مسیح رتبه بلوغ و رشد و طلوع نیر اعظم رتبه کمال ذاتی و کمال صفاتی بود . اینست که در جنّت اعلی شجره حیات عبارت از مرکز تقدیس محض و تنزیه صرف یعنی مظهر کلی الهی است و از دور آدمی تا زمان حضرت مسیح چندان ذکری از حیات ابدیه و کمالات کلیّه ملکوتیه نبود . این شجره حیات مقام حقیقت مسیح بود که در ظهور مسیحی غرس گشته و باثمار ابدیه مزین شد . حال ملاحظه نمائید که چقدر این معنی مطابق حقیقت است زیرا روح و نفس آدمی چون تعلق بعالم ناسوتی یافتند از عالم اطلاق بعالم تقیید آمدند تناسل بوجه مثلی تسلسل یافت و این تعلق روح و نفس بعالم ناسوتی که گناه است در سلاله آدم موروث گردید و آن تعلق ماری بود که الی الابد در میان ارواح سلاله آدم و آن ضدّیت مستمر و برقرار است زیرا تعلق ناسوتی سبب تقیید ارواح گردیده و این تقیید عین گناه است که از آدم سریان در سلاله نمود چه که این تعلق سبب گردیده که نفوس بسبب آن از آن روحانیت اصلیه و مقامات عالیه باز ماندند . و چون نفحات قدس حضرت مسیح و انوار تقدیس نیر اعظم منتشر گردید حقایق بشریه یعنی نفوسی که توجّه بکلمه الله نمودند و استفاضه از فیوضات کردند از آن تعلق و گناه نجات یافتند و بحیات ابدیه فائز گشتند و از قیود تقیید خلاص شده بعالم اطلاق پی بردند و از رذائل عالم ناسوت بری گردیدند و از فضائل عالم ملکوت

مستقیض شدند . اینست معنی بیانی که میفرماید من خون خویشرا بجهت حیات عالم انفاق نمودم یعنی جمیع بلایا و محن و رزایا حتّی شهادت کبری را بجهت حصول این مقصد و عفو گناه یعنی قطع تعلّق ارواح از عالم ناسوت و انجذاب بعالم لاهوت اختیار کردم تا نفوسی مبعوث شوند که جوهر هدی شوند و مظاهر کمالات اعلی . ملاحظه نمائید اگر بر حسب تصوّر اهل کتاب مقصد این معنی ظاهر ظاهر باشد ظلم محض است و جبر صرف . اگر آدم در تقرّب بشجره ممنوعه گناهی نمود خلیل جلیل را چه ذنبی و موسای کلیم را چه خطائی نوح نبی را چه عصیانی یوسف صدّیق را چه طغیانی انبیای الهی را چه فتوری و یحیای حضور را چه قصوری ؟ آیا آن عدالت الهی قبول نماید که این مظاهر نورانیّه بجهت گناه آدم در جحیم الیم مبتلی گردند تا آنکه حضرت مسیح آید و قربان گردد و آنان از عذاب سعیر نجات یابند ؟ چنین تصوّر از هر قواعد و قوانینی خارج است و ابداً نفس هوشمندی قبول ننماید بلکه مقصد چنانست که ذکر شد آدم روح آدمی است و حوّا نفس آدم و شجره عالم ناسوت و مار تعلّق بعالم ناسوتی این تعلّق که گناه است سریان در سلاله آدمی نمود و حضرت مسیح نفوسی را از این تعلّق بنفحات قدس نجات داد و از این گناه خلاص کرد . و این گناه در حضرت آدم بالنّسبه بمراتب است هر چند از این تعلّق نتایج کلّیه حاصل ولی تعلّق عالم ناسوتی بالنّسبه بتعلّق عالم روحانی لاهوتی گناه شمرده گردد و حسنات الأبرار سیّئات المقرّبین ثابت شود مانند قوای جسمانی که بالنّسبه بقوای روحانی قاصر است بلکه این قوّت بالنّسبه بآن قوّت ضعف محض شمرده گردد . و همچنین

حیات جسمانی بالنسبه بوجود ملکوتی و حیات ابدی ممات شمرده شود چنانکه حضرت مسیح حیات جسمانی را ممات نامیده و فرمود مردگان را بگذار تا مردگان دفن نمایند و حال آنکه آن نفوس حیات جسمانی داشتند ولی در نظر مسیح آن حیات ممات بود . این یک معنی از معانی حکایت حضرت آدم در توراتست دیگر شما تفکر نمائید تا بمعانی دیگر پی برید و السلام .